هم‌گرايي مسلمانان در باورداشت مهدويت

 حسين الهي نژاد

چكيده

با نگرش عقلي، فطري و تاريخي، بشر براي پيشبرد زندگي ورسيدن به هدف‌هاي اجتماعي، به تشكيل جامعه نياز دارد؛ يعني طبق داده‌هاي عقلي، فطري و تاريخي، زندگي بشر بدون تشكيل جامعه، سامان نمي‌يابد. از جمله عواملي كه در ساماندهي جامعه به سوي مقصود و هدف، تأثيرگذار مي‌باشد، مقوله اتحاد و همبستگي است؛ چنان‌كه در اين زمينه از اميرمؤمنان، علي عليه السلام چنين نقل شده است:

امت‌هاي پيشين مادامي كه با هم يد واحد بودند، همواره در حال پيشرفت و شكوفايي بوده و به عزت و اقتدار و خلاقيت و وراثت زمين نايل گشته، رهبر و زمامدار جهانيان بودند و از آن هنگام كه خدا را فراموش كرده و به ماديگري روي آورده، دچار خود برتربيني و تعصبات قومي و فرقه‌اي و تشتت و پراكندگي شدند و با هم به نبرد پرداختند، خداوند لباس كرامت و عزت و خلاقيت را از تنشان بيرون آورد و خير و بركت و وفور نعمت را از آنان سلب نموده و به ذلّت و استعمار مبتلا كرده است.[1]

پس جايگاه اتحاد و همبستگي در جهت‌دهي جامعه به سوي پيشرفت و تعالي، جايگاه مهم و خطيري است. هرچه اتحاد ميان مردم بيشتر باشد، حركت مردم به سوي جامعه مطلوب سرعت بيشتري مي‌يابد. اتحاد، در بسترها و زمينه‌هاي گوناگوني قابل توجيه است؛ زيرا گاهي براساس باورها شكل مي‌گيرد و گاهي بر مليت و نژاد قابل پي‌گيري است و زماني وطن و جغرافيا اين نقش را ايفا كرده و مردم را به سوي اتحاد و همدلي حركت مي‌دهند.

پس اتحاد داراي بسترهاي مختلفي است كه با رويكردهاي اعتقادي، اجتماعي، نژادي، جغرافيايي و… توجيه مي‌شود. باورداشت مهدويّت كه مورد قبول همه گروه‌هاي اسلامي بوده و از باورهاي اصيل و مهم آن‌ها به شمار مي‌آيد، سوژه مناسب و مهمي براي ايجاد اتحاد ميان مسلمانان و جوامع اسلامي مي‌باشد.

كليد واژه‌ها: هم‌گرايي، اتحاد و همبستگي، باورداشت مهدويّت، باور مندان به مهدويت.

مقدمه

از ديرباز، موضوع وحدت اسلامي، گفتمان رايج ميان مسلمانان بوده است.رهبران دين در گروه‌هاي اسلامي، با عنايت به اهميت وحدت، علاوه بر توصيه‌هاي گفتاري، در عمل نيز بدان ملتزم بوده‌اند. كتاب‌هاي حديثي و تاريخي كه سرشار از احاديث و جملات وحدت بخش است، از اهتمام پيشوايان ديني به مسأله اتحاد و همدلي ميان مسلمانان حكايت دارد. در اين زمينه رسول خدا صلي الله عليه و آله فرموده است:

بهترين مؤمنان، كسي است كه محور الفت و وحدت مؤمنان باشد؛ كسي كه انس نگيرد و با ديگران مأنوس نشود، خير ندارد. [2]

اصلاً پيشرفت و ترقي جامعه، در گرو اتحاد و وحدت است. هر جامعه‌اي كه به سوي تكامل و ترقي حركت مي‌كند، به يقين، مردم آن جامعه، در امور اجتماعي، يكدل و يكرنگ هستند؛ پس ترقي منهاي اتحاد معنا ندارد و اتحاد نيز ثمره‌اي جز پيشرفت ندارد.

از آن‌جا كه دين اسلام، در جايگاه آخرين دين آسماني دو شاخصه جامعيت و كمال را همراه دارد، لازم است به همه سطوح زندگي بشر ـ اعم از فردي و اجتماعي ـ نظر داشته، براي رشد و تعالي انسان‌ها برنامه و راهكارهاي مناسب ارائه بدهد، از طرفي هميشه بهترين وكاملترين برنامه، برنامه‌اي است كه فايده‌اش بيشتر باشد و افراد بيشتري از آن سود ببرند. برهمين اساس است كه اسلام، مصالح اجتماعي را بر مصالح فردي ترجيح داده، در دوران امر ميان منفعت اجتماعي و منفعت شخصي، حق را به منفعت اجتماعي مي‌دهد. نيز از آن‌جا كه غالب تعاليم روح بخش اسلامي، به نحوي با اجتماع و جامعه مسلمانان گره خورده است اسلام به اجتماع و جامعه اسلامي اهتمام ويژه ورزيده، براي حفظ آن از تدوين هيچ قانوني فروگذار نکرده است.

ارتباط ميان اجتماع و اتحاد، ارتباطي وثيق و نا گسستني است.بر همگان روشن است كه اجتماع منهاي اتحاد،يعني افتراق و جدايي؛پس نمي‌توان حرف از اجتماع و جامعه زد و اتحاد را همراه آن نديد. بر اين اساس، مي‌توان سياست پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله را در ايجاد وحدت و برادري ميان اصحاب خود، توجيه كرد:

به خاطر خدا پيمان اخوت ببنديد و دو به دو با هم برادر باشيد.[3]

نيز آن حضرت، براي حفظ جماعت مسلمانان فرمودند:

هر كس از صف جماعت مسلمانان رويگردان شود، عدالت او نابود مي‌شود. [4]

جانشينان پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله همان سيره و روش ايشان را ادامه دادند و در اين راه از هيچ كوششي ـ اعم از گفتاري و عملي ـ فروگذار نكرده‌اند. چنانچه امام صادق عليه السلام در كيفيت معاشرت با اهل سنت مي‌فرمايد:

با آن‌ها نماز گزار؛ زيرا هر كس در نماز جماعت آنان شركت كند، مانند اين است كه با شمشير برهنه در جهاد في سبيل الله شركت كرده است.[5]

باز آن حضرت فرموده است:

هر كس با آنان (اهل سنت) در صف اول، نماز جماعت بخواند، مثل كسي است كه با رسول خدا در صف اول، نماز جماعت خوانده است.[6]

پس، از منظر اسلام و پيشوايان ديني، اتحاد و هم‌گرايي مسلمانان، داراي جايگاه والا و مهمي است و لازم است همه مسلمانان در اين امر شركت كنند تا اتحاد و وحدت در جامعه اسلامي حكم فرما شود.

البته مقصود از وحدت، وحدت شيوه‌هاي فقهي و اجتهادي نيست؛ كما اين كه مقصود از آن، برتر قرار دادن مذهبي بر مذهب ديگر يا ادغام مذاهب در يكديگر و قرار دادن آن‌ها به صورت يك مذهب يا تأسيس مذهب جديد نيست؛ بلكه مقصود از ميان ابعاد وحدت، تنها در دو بعد وحدت است: يكي بعد سياسي و اجتماعي و ديگري بعد علمي و فرهنگي. مقصود از بعد اول اين است كه همه مسلمين، هر كجاي دنيا زندگي مي‌كنند و داراي هر زبان و رنگ و از هر قوم و نژاد كه هستند، به اسم مصلحت عالية اسلامي در صف واحد برابر دشمنان اسلام قرار گيرند؛ پس غرض اين نيست كه سني، شيعه شود يا شيعه، سني گردد. البته بر سني است كه مسلمان باشد قبل از آن‌كه سني باشد، و بر شيعه است كه مسلمان باشد، قبل از آن‌كه شيعه باشد. مقصود از بعد دوم وحدت يعني بعد علمي و فرهنگي، همان تقريب بين مذاهب اسلامي است. تحقيق اين پديده منوط است به اجتماع انديشمندان وفقهاي بزرگ مذاهب كه آگاه به آرا و نظرات همه مذاهب باشند و مطرح كردن مسائل اختلافات نظري در جوي سالم و آرام، صميمي و به دور از تعصب، براي دستيابي به حقايق و واقعيت‌هاي اسلامي در ابعاد علمي و كلامي.... و نشر نتيجه بحث‌ها و مناظره‌ها براي پيروان مذاهب.[7]

پس علاوه بر اتحاد در ابعاد سياسي، اجتماعي، علمي و فرهنگي كه ثمره آن، تحقق همبستگي و همدلي ميان مسلمانان است، اتحاد در بعد اعتقادي و كلامي نيز نقش مؤثري در وحدت‌بخشي جامعه اسلامي دارد. در اين بخش از اتحاد، آموزه‌هاي اعتقادي كه مورد قبول همه باورمندان اسلامي است، محور گفتمان ميان انديشوران و عموم مردم قرار مي‌گيرد. از جمله آن باورها، مهدويت است. در موضوع مهدويت و مفاهيم هم سو با آن، نظير انتظار، ظهور، حكومت جهاني، گسترش عدالت و… هر كدام، عاملي براي وحدت‌بخشي ميان باورمندان به مهدويت است. بر اين اساس، نگارنده ابتدا به اتحاد و ابعاد، مراتب، مؤلفه‌هاي آن و نيز راهكارهاي اتحاد آور پرداخته و در بخش دوم، به مهدويت و مفاهيم همسو كه نقشي بي‌بديل و تاثيرگذار در اتحاد‌بخشي جامعه دارند، مبادرت ورزيده است.

1. نظريه ابن خلدون و هم‌گرايي

قبل از ورود به بحث، لازم است نظريه ابن خلدون كه مدعي است (انديشه مهدويت با نظريه هم‌گرايي ناهمخوان است) مورد كنكاش و امعان نظر قرار گيرد. ابن خلدون در كتاب خود فصلي را تحت عنوان (فاطمي منتظر) ارائه كرده و نظريه خود را دربارة مهدويت مطرح كرده و گفته است:

بدان كه مشهور ميان تمام اهل اسلام در گذشته اعصار آن بوده است كه مي‌بايد در آخر الزمان مردي از اهل‌بيت عليهم السلام ظهور كند كه دين را ياري كرده، عدل را ظاهر نمايد…. در اين باره به احاديثي احتجاج مي‌شود كه پيشوايان گفته‌اند؛ اما منكران نيز در اين‌باره سخن رانده‌اند و چه بسا با اخباري ديگر، با آن مخالفت كرده‌اند.[8]

پرسش‌ها و اشكالاتي كه در كلام ابن خلدون مطرح شده است، به طور كلي در دو قسم قابل پي گيري مي‌باشد:

1. ضعف روايات مهدوي و عدم شايستگي براي اين كه مبناي اعتقادات مسلمانان قرار گيرد؛

2.ناهمخواني باور به مهدي منتظر با نظريه‌اي كه ابن خلدون براي چگونگي پيدايش دولت‌ها و حكومت‌ها دارد كه بر عصبيت و هم‌گرايي استوار است.

اما در قسمت نخست اشكال،ابن خلدون بعد از طرح مطالبي دربارةمهدويت، به اسناد روايات مهدويت كه تعداد آن‌ها را بيست و سه تا بر شمرده است مي‌پردازد و بر اساس قاعده تقدم جرح بر تعديل، همه آن‌ها را به جز چهار روايت، رد مي‌كند.

براي پاسخ دادن به اشكال اول مواردي چند قابل ذكر است:

عملكرد دوگانه: ظاهراً ابن خلدون براي تحقيق و بررسي اخبار و شناخت روايات صحيح و ضعيف، از آگاهي كافي برخوردار نيست؛ زيرا به قواعد رجالي‌اي كه فقيهان و محدثان به كار مي‌گيرند، توجه ندارد؛ از اين رو وي، دربارة روايات به شيوه‌اي قضاوت كرده است كه پيش‌تر، هيچ يك از پژوهشگران محدث، آن را انجام نداده‌اند. گذشته از اين كه راه‌هاي شناخته‌شده و ضوابطي كه مورخان رعايت كرده‌اند (و ابن خلدون هم از آنان به شمار مي‌آيد) را در نظر نگرفته است. خود به فراگير بودن قاعدة تقدم جرح بر تعديل در اسناد روايات كه براي پيرايش و تنقيح روايات گفته است، ملتزم نيست. روشن‌ترين دليل آن است كه او براي اثبات نظريه (نياز حكومت به هم‌گرايي عصبيت) خود روايت (ما بعث الله نبيا الا في منعة من قومه) را صحيح مي‌داند در حالي كه بنابر قاعده خود ساخته ابن خلدون، روايت فوق ضعيف مي‌باشد و بايد رد شود.

عدم ذكر تمام احاديث: پس از بيان اخبار مهدويت، ابن خلدون خواننده را به اين اشتباه مي‌اندازدكه آنچه آورده، تمام يا بيشتر رواياتي است كه محدثان گفته‌اند. وي مي‌گويد: (همه احاديث را در حد توان گردآوري كرديم)[9].

اما وي جز بيست و هشت طريق، براي بيست و سه حديث نياورده است. همچنين رواياتي كه در كتاب‌هاي مورد تاكيد ابن خلدون آمده است و در آن‌ها از نام مهدي يا از عصر ظهور سخن گفته شده، بيش از پانصد روايت با سند‌هاي گوناگون است.

وجود روايات صحيح: ابن خلدون در پايان ذكر اخبار، اعتراف مي‌كند كه بنابر مبناي خودش، برخي روايات، صحيح است:

اين روايات ـ چنان كه ديديم ـ خالي از نقد نيست، مگر شمار اندكي.[10]

حتي با در نظر گرفتن قاعده‌اي كه وي براي صحت احاديث بر آن اعتماد دارد ـ يعني تقدم جرح بر تعديل ـ همين تعداد سندهاي صحيح كافي است، تا اين اخبار را از شمار آحاد بيرون آورده، آن‌ها را به حد تواتر برساند.[11]

دو ايرادبه كلام ابن‌خلدون:

الف. ايراد نقضي

قاعده‌اي كه وي براي پژوهش و ارزيابي حديث بدان معتقد است و جرح را بر تعديل مقدم مي‌داند، به رد بسياري از احاديث صحيح مسلم و بخاري خواهد انجاميد؛ اما ابن خلدون اين كار را خوش ندارد؛ از اين رو كوشيده است اين چالش را چنين حل كند كه بگويد:

روايات هر دو صحيح (صحيح مسلم و صحيح بخاري)، اجماعي بوده، همين براي جبران ضعف سند براي احاديث بخاري و مسلم كافي است.[12]

ب. ايراد مبنايي

اگر مقصود وي آن است كه هر چه اجماع مسلمانان باشد، مصون از اشتباه است، اين امر به طور گسترده در باور مهدويت ـ به طور ويژه در برخي روايات مربوط به مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف ـ وجود دارد؛ زيرا بسياري از بزرگان و علماي اسلامي متواتر بودن اخبار مهدي را ادعا كرده‌اند. حتي برخي ادعا دارند تمام مسلمانان معتقدند اين باور، از اجماع برخوردار است. شايد آنچه ابن خلدون در آغاز سخنش درباره مهدي فاطمي مي‌گويد (مشهور ميان تمام اهل اسلام در طي اعصار گذشته...) اشاره به اين اجماع باشد. بنابراين هيچ تفاوتي ميان اخبار صحيح بخاري و مسلم با اخبار مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف از جهت اجماع وجود ندارد؛ اما اگر مقصود ابن خلدون اين باشد كه باور به مهدي و احاديثي كه در اين‌باره است از اجماع برخوردار نمي‌باشند، گفته مي‌شود سخنان وي بر خلاف سخنان عالماني است كه در اين‌باره مطلب نوشته‌اند. اينان از كساني كه دربارة انديشه مهدويت ادعاي اجماع كرده‌اند يا كساني كه مدعي‌اند احاديث مهدويت متواتر است نام برده‌اند. در اين باره نزديك به سي تن از عالمان متخصص را مي‌توان نام برد.[13]

نظريه شيخ عبدالحق در لمعات، صبان در اسعاف‌الراغبين[14]، شبلنجي در نورالابصار[15]، ابن‌حجر در صواعق [16]، زيني‌دحلان در فتوحات‌الاسلاميه [17]، برزنجي در اشاعة[18]، سويدي در سبائك‌الذهب[19]، منصورعلي‌ناصف در غايةالمامول[20]، حافظ در فتح‌الباري[21]، كنجي‌شافعي در البيان[22] و.... از اهتمام اعتقاد به مهدويت و متواتر بودن آن نزد اهل سنت حكايت دارد.

بي‌شك بر حديث‌شناسان روشن است وقتي در موضوعي ادعاي تواتر مي‌شود، ديگر لازم نيست به بحث سندي و رجالي آن موضوع پرداخته شود؛ از اين‌رو وقتي دربارة احاديث مهدويت از طرف علماي اهل سنت و شيعه ادعاي تواتر شود، يقين‌آور بودن مهدويت به اثبات رسيده است و ديگر لازم نيست احاديث اثباتگر مهدويت را از لحاظ سندي مورد خدشه قرار دهيم.

 اما اشكال دوم ابن خلدون (عدم هم خواني انديشه مهدويت با نظريه هم‌گرايي) و پاسخ آن

ابن خلدون، نظريه هم‌گرايي را پايه و اساس شكل‌گيري حكومت‌ها وتداوم آن‌ها مي‌داند. نظريه هم‌گرايي او همان عصبيت است كه خاستگاه نژادي و قومي دارد. وي پس از بيان اين مطالب، اشاره مي‌كند كه انديشه و باور به مهدي، با نظريه‌اي كه پيش‌تر ارائه كرده است هم خواني ندارد. وي هنگامي كه از آبادي‌هاي نخستين و دولت‌ها و ملك و خلافت‌هاي فراگير سخن گفته، بدين باور رسيده است كه پيدايش دولت‌ها بر اساس نظريه عصبيت (هم‌گرايي قومي) است:

سخن و باور درستي كه مي‌بايست آن را بپذيري، اين است كه فراخواني به دين يا حكومتي ممكن نيست، مگر آن كه توان و قدرت هم‌گرايي وجود داشته باشد، تا دين يا حكومت بتواند موفق شود و ديگران قادر باشند از آن دفاع كنند، تا خواست خداوند در اين باره اجرا شود. پيش‌تر با دلايل قطعي كه به تو نشان داديم، چنين نظريه‌اي را استوار كرديم.[23]

سپس نظريه خودساخته‌اش را با مسأله مهدويت تطبيق داده و تشكيل حكومت جهاني توسط حضرت مهدي را بعيد مي‌شمارد:

عصبيت و هم‌گرايي قومي فاطميون (بلكه تمام قريش) در آخرالزمان و در عصر ظهور در تمام سرزمين‌ها از بين رفته است و امت‌هاي ديگري وجود دارند كه هم‌گرايي آنان، برتر از هم‌گرايي قومي قريش است. حتي اگر بپذيريم در حجاز (مكه، ينبع و مدينه) هنوز مدعيان از قريش باشند... اگر ظهور مهدي درست باشد، دليلي وجود ندارد كه بتوان دعوت كند، مگر به واسطه هم‌گرايي و عصبيت قريش، تا بدين وسيله خداوند دل‌هايشان را به هم پيوند زده، از مهدي پيروي كنند، تا وي بتواند شوكت و قدرت لازم را به دست آورد؛ اما در غير اين صورت، به دلايل درستي كه برشمرديم... چنين كاري غير ممكن است.[24]

براي اين كه مقصود از به كارگيري نظريه عصبيت براي رد انديشه مهدويت روشن شود، بايد اصل نظريه ابن خلدون بيان گردد.

تعريف عصبيت

عصبيت، رابطه‌اي اجتماعي \_ روحي است كه آگاهانه يا نا آگاهانه افراد معيني را به هم ربط مي‌دهد و بر قرابت و نزديكي مادي و معنوي استوار است. اين ارتباط، مستمر است و هر گاه خطري پيش آيد كه افراد را به گونه‌اي شخصي يا گروهي تهديد كند، همبستگي آشكار شود و پيوند محكم‌تر گردد.[25]

گسترش محدوده عصبيت

در آغاز هم‌گرايي ميان افراد، قبيله‌اي به وجود مي‌آيد كه داراي نسبت واحدي هستند؛ اما گاه اين محدودة تنگ، گسترش مي‌يابد و نسبت‌هايي همچون دوستي و هم‌پيماني با قبايل ديگر را در بر مي‌گيرد كه ارتباط نسبي با هم ندارند؛ بدين سبب، قبايل غالباً براي دفع اين خطرها، دست به همبستگي مي‌زنند و پيمان دوستي مي‌بندند.[26]

نقد و بررسي

بي‌شك اين نكته روشن است كه هم‌گرايي قومي و نژادي، هميشه داراي عملكرد مثبت براي تشكيل حكومت و دوام آن نيست؛ بلكه برخي مواقع برعكس مي‌شود؛ يعني هم‌گرايي قومي، عامل منفي براي انقراض يا پاي نگرفتن يك حكومت مي‌گردد. براي اثبات اين مسأله مي‌توان به شواهد تاريخي و زندگي انبيا پرداخت كه از ناحيه مليت و زندگي قوم خود، به شدت مورد آزار و اذيت قرار مي‌گرفتند.

در اين باره، شاهديم نخستين كساني كه در پي شكست دادن رسول خدا صلي الله عليه و آله بر آمدند، قوم و عمو‌زادگان پيامبر بودند؛ اما پيامبر به وسيله مسلماناني بر آنان پيروز شد كه پيش‌تر هيچ ارتباط و دوستي‌اي با رسول خدا صلي الله عليه و آله نداشتند، حتي در آغاز كار ارتباط سببي نيز وجود نداشت.[27] همچنين قرآن از ديگر پيامبران سخن مي‌گويد كه از نزديكان و خواص خود بدترين انواع اذيت و آزار را ديدند.

و اين قوم عاد بود كه آيات پروردگارشان را انكار كردند و پيامبر او را نافرماني نمودند و از فرمان هر ستمگر دشمن حق پيروي كردند.[28]

مثلاً دربارة اذيت و آزار رسول خدا توسط عمويش ابولهب، چنين نقل شده است:

طارق بن عبدالله محاربي گويد: روزي در محل كسب و كار بودم كه ديدم رسول خدا صلي الله عليه و آله از بازار ذي‌المجاز مي‌گذشت و لباسي سرخ بر تن داشت. شنيدم فرمود: (اي مردم! بگوييد: لا اله الا الله، تا رستگار شويد)؛ اما مردي در پي او بود كه به طرف رسول خدا سنگ مي‌انداخت (در نتيجه پاهاي رسول خدا خونين شده بود) و مي‌گفت: (اي مردم ! از سخن اين شخص پيروي نكنيد؛ زيرا دروغ‌گو است). پرسيدم: (وي كيست كه با سنگ بدو مي‌زند؟) گفتند: (عمويش عبدالعزّي ابولهب فرزند عبدالمطلب است).[29]

امام مهدي نيز هنگام ظهور، از ناحيه نژاد و قوميت خود كه قريش و اعراب باشند مورد بي‌مهري قرار گرفته، به همين دليل، حضرت با آنان به شدت برخورد مي‌كند. امام صادق فرموده است:

هر گاه قائم قيام كرد، بين او و اعراب و قريش جز شمشير نخواهد بود و جز شمشير از آنان نمي‌گيرد.[30]

باز آن حضرت فرموده است:

حال شما چگونه است زماني كه ياران مهدي، خيمه‌ها را در مسجد كوفه بر پا كنند و سپس مهدي براي مردم، برنامه‌اي نو بر اساس امري جديد ارائه دهد و براي اعراب سخت‌گير مي‌باشد؟[31]

بنابراين، نظريه ابن خلدون دربارة هم‌گرايي عصبيت، نظريه جامع و كاملي نيست و نمي‌توان با آن نظريه، يك قاعده كلي درست كرد كه در صورت فقدان آن، شكل‌گيري انقلاب و نهضت‌ها، همچنين استواري و تداوم آن‌ها را از بين ببرد.

ارتباط نظريه هم‌گرايي باانكار مهدويت

چنان‌كه پيش‌تر گفتيم، ابن خلدون با ياري جستن از نظريه‌اي كه براي پيدايش دولت‌ها گفته است، در پي انكار مهدويت و نقش آن در هم‌گرايي است و اعتقاد دارد باورداشت مهدويت، با نظريه او كه ادعا مي‌كند محكم است و بادليل و برهان ثابت شده، ناهمخوان است؛ زيرا اين نظريه ثابت مي‌كند هيچ جنبش يا انقلابي نمي‌تواند پيروز شود، مگر اين كه داراي همان هم‌گرايي باشد؛ هم‌گرايي‌اي كه عامل بشري را براي انقلاب فراهم مي‌آورد؛ زيرا مهم‌ترين عامل در تقويت هم‌گرايي، حسب و نسب است. پيوند نسبي ـ چنان كه در توضيح نظريه گفتيم ـ اساس هم‌گرايي است. از اين رو هم‌گرايي نيازمند منتسبان به حسب و نسب واحدي است كه آمادة از جان گذشتگي در راهي مي‌باشند كه رهبر هم قبيله‌اي ايشان به آن فرمان مي‌دهد. اگر چنين وضعي را بر مهدي فاطمي تطبيق دهيم، در خواهيم يافت هاشميان و علويان (يعني گروه فاطميان كه مهدي مي‌تواند در قيامش به ايشان اميد داشته باشد) قدرتشان از بين رفته و گروهشان از هم پاشيده و منقرض شده‌اند. ديگر كسي از آن‌ها در يك جا و يك عقيده باقي نمانده‌اند، مگر اندكي كه براي جنبش و انقلاب به كار نمي‌آيند و نمي‌توانند گروهي توانمند را تشكيل دهند كه مهدي بتواند براي قيام خويش به ايشان اميدوار باشد؛ چه رسد به اين كه بخواهد دولتي جهانگير به دور از آفتي همچون ستم و فساد ايجاد كند.[32]

در پاسخ به اشكال ابن خلدون مطالب را چنين پي مي‌گيريم:

ابن خلدون، به ميزان تاثير دعوت ديني براي بنيان دولت‌ها و كارآيي نداي ديني اشاره مي‌كند و فصل ويژه‌اي به اين امر اختصاص داده و تو ضيح مي‌دهد كه عامل ديني، بر توان و قدرت دولت مي‌افزايد (همان گونه كه هم‌گرايي قومي تاثيرگذار است). در اين‌باره به دستاوردهاي فتوحات اسلامي اشاره مي‌كند. شمار پيكارگران مسلمان در جنگ يرموك، سي‌هزار و اندي بود، در حالي كه جنگ جويان رومي، چهارصد هزار نفر بودند. نيز در جنگ قادسيه، سپاهيان ايراني حدود صد و پنجاه هزار نفر بودند؛ اما مسلمانان سي هزار نفر بودند كه اين همه قدرت، به سبب هم‌گرايي ديني حاصل شده بود؛ اما نكته‌اي كه نبايد از آن غافل بود و به نو عي با نظريه هم‌گرايي عصبيت ابن خلدون هماهنگ است و از اين طريق به نفي حكومت جهاني مهدويت مي‌پردازد، مستقل نبودن دين و آموزه‌هاي دين، در ايجاد اتحاد و وحدت است. به تعبير ديگر، از نظر ابن خلدون، هم‌گرايي از منظر عصبيت (هم‌گرايي قومي، نژادي) داراي تاثير مستقل است؛ ولي دين و آموزه‌هاي آن نظير انديشه مهدويت به طور مستقل نمي‌تواند هم‌گرايي ايجاد كند؛ بلكه در كنار عصبيت داراي تاثير مي‌باشد؛ از اين رو ابن خلدون در كتاب خويش فصلي را تحت عنوان (في ان الدعوة الدينية من غير عصبية لاتتم)[33]؛ يعني دعوت ديني بدون رابطه نژاد ممكن نيست، به اين امر اختصاص داده، مهدويت را بدون عصبيت در ايجاد وحدت ناتوان قلمداد مي‌كند.

پس نتيجه نظريه و دليل ابن خلدون را چنين مي‌توان بيان كرد: هر نهضت و قيام، زماني به پيروزي و هدف مي‌رسد كه عواملي بيروني نظير عصبيت، دين و هم‌پيماني و... آن را پشتيباني كند. برخي عوامل فوق، نقش استقلالي دارند؛ نظير عصبيت و بعضي ديگر، نقش تكميلي دارند، نظير دين، يعني عصبيت به تنهايي توان هم‌گرايي ميان بني آدم را دارد؛ اما مقوله دين به تنهايي نمي‌تواند هم‌گرايي ايجاد نمايد؛ بلكه در كنار عصبيت داراي تاثير هم‌گرايي است.

بر اين اساس، وقتي نژاد و قوميت امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف كه همان قريش، فاطميون و علويان هستند، داراي جمعيت قابل توجهي نباشند، يكي از عوامل مهم هم‌گرايي در مهدويت از ميان رفته است؛ اما عامل ديگر نظير دين كه نقش تبعي و تكميلي را دارد نمي‌تواند در نهضت و قيام امام مهدي عليه السلام نقش هم‌گرايي را ايفا كند؛ پس مي‌توان چنين نتيجه گرفت كه نهضت امام مهدي، براي استيلاء بر جهان و تشكيل حكومت جهاني، غير‌ممكن و به دور از منطق مي‌باشد.

در پاسخ گفته مي‌شود: چنان‌كه گفته شد، تاريخ صدر اسلام، نمونه بارزي براي رد نظريه عصبيت ابن خلدون است؛ زيرا هم‌گرايي‌اي كه ميان مردم صدر اسلام بود و سبب تقويت و تعميق اسلام پويا و نوبنياد گرديد، از ناحيه انصار حاصل شد كه از قوميت و نژاد پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله نبودند. اسلام، مدت زمان كوتاهي، در گستره و قلمرو وسيعي، گسترش يافت. و قريش و قوميت رسول خدا صلي الله عليه و آله نه تنها حمايت و همراهي نكردند؛ بلكه در مقابل، با كار شكني و توطئه، در صدد امحاي دين اسلام نيز بر آمدند. نيز در فرآيند تاريخ اسلام پيروزي‌هاي فراوان لشگريان اسلام كه با قوميت و موقعيت مختلف جغرافيايي در كنار هم جمع شده بودند، و با جان فشاني تمام به دفاع از اسلام و كيان اسلامي مي‌پرداختند و با نيروي قليل بر عِده و عُده كثير پيروز مي‌شدند، همه از كارآمدي دين و آموزه‌هاي ديني در ايجاد هم‌گرايي و اتحاد در جامعه اسلامي حكايت دارد؛ پس نمي‌توان نظريه ابن خلدون را دربارة هم‌گرايي پذيرفت.

2. جايگاه مهدويت و نقش آن

انديشه مهدويت، انديشه‌اي فراگير و فرا مذهبي است و همه گروه‌هاي اسلامي بدان اعتقاد قلبي دارند؛ از اين رو دو گروه عمده اسلامي يعني اهل سنت و شيعه، انكار امام مهدي و ظهور او را كفر و خروج از دين اسلام تلقي مي‌كنند. پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله فرموده است:

هر كس قائم از فرزندان مرا انكار كند، در واقع مرا انكار كرده است.[34]

نيز آن حضرت فرموده است: (هر كس كه مهدي قائم از فرزندان مرا در زمان غيبتش انكار كند به مرگ جاهليت از دنيا رفته است.‌)[35]

همچنين در منابع اهل سنت آمده است كه پيامبر اكرم فرمود: (هر كس مهدي را انكار كند به راستي كافر است).[36]

نيز فرموده است:

هر كس ظهور مهدي را انكار كند، به آنچه بر محمد نازل شده، كفر ورزيده است.[37]

روايات ذكر شده و امثال آن‌ها، در منابع روايي و تاريخي شيعه و اهل سنت فراوان نقل شده است كه همه آن‌ها از اهميت و خطير بودن انديشه مهدويت از منظر مسلمانان حكايت دارد.

متواتر بودن روايات مهدويت

همچنين مهم بودن انديشه مهدويت نزد اهل سنت و شيعه را مي‌توان از ادعاي تواتري كه از ناحيه علماي اسلامي ابراز شده است، برداشت كرد. اين مهم در منابع مهم اسلامي آمده است؛ براي نمونه، حافظ ابو عبدالله گنجي شافعي در كتاب البيان گفته است:

احاديث پيامبراكرم دربارة حضرت مهدي به دليل راويان بسياري كه دارد، به حد تواتر رسيده است.[38]

ابن حجر عسقلاني در كتاب فتح باري كه در شرح صحيح بخاري نوشته است، مي‌گويد:

اخبار متواتر رسيده كه مهدي از اين امت است و عيسي از آسمان مي‌آيد و پشت سر مهدي نماز خواهد خواند.[39]

ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه مي‌گويد:

اتفاق تمام فرقه‌هاي مسلمين است كه دنيا و دين و تكليف تمام نمي‌شود، مگر با مهدي موعود.[40]

در اسعاف الراغبين آمده است:

همانا اخبار متواتري از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آلهرسيده است كه مهدي قيام مي‌كند و او از اهل بيت پيامبر است و زمين را پر از عدل و داد مي‌كند.[41]

علامه برزنجي در كتاب الاشاعة لاشراط الساعة مي‌نويسد:

رواياتي كه در آن‌ها از ظهور مهدي نام برده شده، زياد و در حد تواتر است. بعضي از آن‌ها صحيح و بعضي حسن و بعضي ضعيف مي‌باشد. اين نكته و اين دسته بيشترين مي‌باشد؛ ولي به دليل كثرت راويان آن‌ها، دسته ضعيف، به وسيله دسته قوي تقويت و موجب قطع مي‌باشد. آنچه قطعي است اين است كه ظهور او مسلم است و از اولاد فاطمه و پر كننده زمين از عدل مي‌باشد.[42]

شيخ علي ناصف مي‌نويسد:

مشهور ميان علماي گذشته و حال، اين است كه در آخرالزمان، مردي از اهل بيت به نام مهدي قيام مي‌كند و مسلمانان از او پيروي كرده و دين را ياري مي‌كند. دجال ظاهر مي‌شود و عيسي نازل مي‌گردد و با مهدي يا به تنهايي دجال را مي‌كشد. بزرگان صحابه و اكابر محدثان نظير ابوداوود ترمذي، ابن ماجه، طبراني، ابو يعلي، بزاز، امام احمد و حاكم، روايات مهمي را نقل كرده‌اند و كساني چون ابن خلدون كه همه روايات مهدي را تضعيف مي‌كنند، اشتباه كرده‌اند.[43]

اما اثبات تواتر از منظر شيعه داراي وضوح و روشني خاصي است؛ زيرا جايگاه مهدويت از منظر شيعيان به قدري مهم و قطعي است كه حتي برخي افراد مغرض و داراي نيات سوء، خاستگاه مهدويت را مذهب تشيع دانسته و رواج و شيوع مهدويت ميان اهل سنت را از سوي علماي شيعه تلقي كرده‌اند؛ از اين رو مسلّم و متواتر بودن باورداشت مهدويت ميان شيعيان به قدري روشن است كه نيازمند به ارائه دليل و برهان نيست.

پاسخ مركز وهابي (رابطة العالم الاسلامي) به پرسش مهدوي

براي اثبات جايگاه مهدويت واعتقادي بودن آن از منظر اهل سنت، به پاسخ رابطة العالم الاسلامي، مركز مهم ديني وهابي‌ها، به پرسش يك مسلمان سني از اهالي كنيا دربارة (جايگاه مهدي منتظر، زمان ظهور، مكاني كه حضرت ظهور مي‌فرمايد و مسائل ديگر مهدويت) اشاره مي‌كنيم:

مهدي، محمد بن عبدالله حسني، علوي و فاطمي است و او مهدي موعود منتظر است. موقع ظهور وي، آخرالزمان است و ظهورش از نشانه‌هاي قيامت مي‌باشد. از غرب ظاهر مي‌شود و در حجاز در مكه مكرمه بين ركن و مقام با آن حضرت بيعت مي‌كنند.

هنگامي كه كفر و ظلم و فساد، عالم را فرا گرفته باشد ظهور مي‌كند و زمين را از عدل و داد پر مي‌كند؛ همان گونه كه از جور و ستم پر شده باشد. بر همه جهان حكومت خواهد كرد و همه جهانيان برابر او سر تعظيم فرو خواهند آورد. همگي تسليم وي خواهند شد؛ يا به ميل و دلخواه يا با نبرد. او تمام روي زمين را مالك خواهد شد و عيسي عليه السلام بعد از ظهور او، از آسمان فرود مي‌آيد و دجال را مي‌كشد يا همراه با ظهورش از آسمان فرود مي‌آيد و حضرت مهدي را بر كشتن دجال بر در دروازه لد در سرزمين فلسطين، ياري مي‌دهد.

مهدي آخرين خلفاي راشدين دوازده‌گانه است كه پيامبر از آن‌ها خبر داده است و در منابع اهل سنت آمده است. احاديث مربوط به مهدي را بسياري از صحابه از شخص پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله نقل كرده‌اند كه از جمله آن‌ها است: عثمان بن عفان، علي ابن ابي طالب، طلحه بن عبيد الله، عبد الرحمان بن عوف، عبد الله بن عباس، عمار ياسر، عبدالله بن مسعود، ابوسعيدخدري، ثوبان، قرة بن اساس مزني، عبدالله بن حارث، ابو هريره، حذيفة ‌بن يماني، جابر بن عبدالله، ابو ‌امامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالك، عمر بن حصين و ام سلمه.

اين‌ها بيست نفر از كساني هستند كه روايات راجع به مهدي را نقل كرده‌اند. غير از اين‌ها، افراد زياد ديگري نيز وجود دارند. سخنان فراواني نيز از خود صحابه نقل شده است كه در آن‌ها، به ظهور مهدي تصريح شده است و آن‌ها را نيز مي‌توان در رديف روايات پيامبر قرار داد؛ زيرا مساله ظهور مهدي از مسايلي نيست كه بتوان در آن اجتهاد كرد.

رواياتي كه درباره ظهور مهدي منتظر از شخص رسول اكرم نقل شده و آنچه صحابه پيامبر با اعتماد به گفته رسول خدا بيان كرده‌اند (و شهادت و گواهي آنان نيز در حكم حديث است) در بسياري از كتب معروف اسلامي و متون اصلي حديث پيامبر اكرم اعم از سنن، معاجم و مسانيد آمده است كه از جمله آن‌ها است: سنن ابو داوود، سنن ترمذي، سنن ابن ماجه، سنن ابو عمر الداني، مسند احمد، ابي يعلي و بزّاز، صحيح حاكم، معاجم طبراني، روياني، دارقطني و ابو نعيم در كتاب اخبار المهدي و خطيب در تاريخ بغداد وابن عساكر در تاريخ دمشق و غير اين‌ها.

بعضي از دانشمندان اسلامي درباره مهدي كتاب‌هاي ويژه‌اي نوشته‌اند كه از آن جمله است: ابو نعيم در كتاب اخبار المهدي، ابن حجر هيتمي در كتاب القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، شوكاني در كتاب التوضيح في تواتر ماجاء في المنتظر و الدجال والمسيح، ادريس عراقي مغربي در كتاب المهدي، ابوالعباس بن عبدالمؤمن مغربي در كتاب الوهم المكنون في الرد علي ابن خلدون. آخرين كسي كه در اين زمينه بحث مشروحي نگاشته، مدير دانشگاه اسلامي مدينه است كه در چندين شماره مجله دانشگاه مزبور بحث كرده است.

عده‌اي از بزرگان و دانشمندان متقدم و متاخر نيز در نوشته‌هاي خود تصريح كرده‌اند كه احاديث مربوط به مهدي متواتر است (و به هيچ وجه قابل انكار نيست)؛ از آن جمله است: سخاوي در كتاب فتح‌المغيث، محمد بن احمد سفاريني در كتاب شرح العقيدة، ابوالحسن آبري در كتاب مناقب الشافعي، ابن تيميه در كتاب فتاوا، سيوطي در كتاب الحاوي، ادريس عراقي در تاليفي كه درباره مهدي دارد، شوكاني در كتاب التوضيح في تواتر ماجاء في المنتظر و الدجال والمسيح، محمد بن جعفر كناني در النظم المتناثر في الحديث المتواتر و ابوالعباس بن عبدالمؤمن در كتاب الوهم المكنون من كلام ابن خلدون.

اين تنها ابن خلدون است كه احاديث مربوط به مهدي را با احاديثي مجعول و ساختگي و بي‌اساس كه مي‌گويد: (مهدي‌اي نيست، جز عيسي) مورد ايراد قرار داده است؛ ولي بزرگان، پيشوايان و دانشمندان اسلام، گفتار او را رد كرده‌اند؛ به خصوص، ابن عبدالمؤمن كه در رد گفتار او كتاب ويژه‌اي به نام الوهم المكنون من كلام ابن خلدون نوشته است كه از 30 سال قبل در شرق و غرب منتشر شده است.

حافظان، بزرگان و دانشمندان علم حديث نيز تصريح كرده‌اند كه احاديث مربوط به مهدي شامل احاديث صحيح و حسن است و مجموع آن‌ها متواتر و صحت آن‌ها قطعي است؛ بنابراين، اعتقاد به ظهور مهدي بر هر مسلمان واجب است و از عقايد اهل سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بي‌اطلاع از اسلام و بدعتگذار منكر آن نخواهد بود.[44]

با توجه با پاسخ مركز الرابطة العالم الاسلامي دو نكته قابل ذكر است:

1. با اين كه وهابيان از تندروترين گروه‌هاي اسلامي اهل سنت به شمار مي‌روند، مساله مهدويت و تواتر احاديث مربوط به حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف را پذيرفته و با ساير فرق مسلمانان در اين خصوص، مشتركند، نيز به‌طور جدي از آن دفاع مي‌كنند و آن را از عقايد رسمي خود تلقي مي‌نمايند.

2. غير از مطالبي كه در صدر پاسخ بيان شده و امام مهدي را فرزند عبدالله خطاب كرده است، بقية مطالب در بيانيه مركز الرابطة العالم الاسلامي در راستاي اعتقادات گروه‌هاي ديگر اسلامي، از جمله مذهب تشيع مي‌باشد.

از مواردي كه جدي بودن باورداشت مهدويت ميان منظومه معارف اسلامي را نشان مي‌دهد، تلاش و جديت علماي اسلامي در طول تاريخ اسلامي است كه براي حفظ و صيانت انديشه مهدويت و انتقال آن به نسل‌هاي بعد، كتاب‌ها وتاليفات مستقلي پديد‌ آورده‌اند كه در ذيل، به نمونه‌هايي از آن‌ها اشاره مي‌كنيم:

تاليفات انديشوران اهل سنت دربارة مهدويت

1. البيان عن اخبار صاحب الزمان، تاليف ابن مغازلي شافعي.

2. البيان في اخبار صاحب الزمان، تاليف حافظ كنجي شافعي.

3. عقد الدرر في اخبار المهدي المنتظر، تاليف يوسف بن يحيي مقدسي شا فعي.

4. احوال صاحب الزمان، تاليف شيخ سعدالدين حموي.

5. المهدي، تاليف ابن قيم جوزي.

6. العرف الوردي في اخبار المهدي، تاليف حافظ جلال الدين سيوطي.

7. القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، تاليف ابن حجر مكي.

8. البرهان في علامات مهدي آخر الزمان، تاليف علي متقي هندي.

9. فوائد الفكر في الامام المهدي المنتظر، تاليف مرعي بن يوسف كرمي مقدسي حنبلي.

علاوه بر كتاب‌هاي نام‌برده، كتاب‌هاي ديگري نيز در عرصه مهدويت، ميان اهل سنت به رشته تحرير در آمده است كه در واقع، همه آن‌ها از مهم بودن انديشه مهدويت از منظر اهل سنت حكايت دارد.

تاليفات انديشوران شيعه دربارة مهدويت

اهتمام جدي و فوق‌العادة علماي شيعه در عرصه مهدويت و دغدغه شگفت آن‌ها در حفظ كيان انديشه مهدويت، سبب شده است برخي افراد مخالف چنين ادعا كنند كه خاستگاه انديشه مهدويت، مذهب تشيع مي‌باشد. آنان با اين نگاه، اتهاماتي را متوجه انديشه مهدويت كرده و چنين گفته‌اند كه در فرهنگ اسلام، آموزه‌اي به نام مهدويت نداريم، بلكه مذهب تشيع باعث شكل‌گيري و تقويت و نفوذ آن ميان باورهاي اهل سنت شده است. البته اين مطالب، همه نشان از جديت علماي شيعه در راستاي تقويت و ترويج مهدويت ميان مسلمانان دارد؛ از اين رو كتاب‌ها و تاليفات فراواني از سوي آن‌ها به رشته تحرير در آمده است كه در ذيل به برخي از آن‌ها اشارت مي‌كنيم:

1. اكمال الدين و اتمام النعمة،تاليف شيخ صدوق.

2. الغيبة، تاليف محمد ابن ابراهيم نعماني.

3. الوجيزة في الغيبة، تاليف سيد مرتضي علم الهدي.

4. كتاب الغيبة، تاليف شيخ طوسي.

5. الملاحم والفتن، تاليف سيد بن طاووس.

6. اعلام الوري، تاليف امين الاسلام طبري.

7. المحجة فيما نزل في القائم الحجة، تاليف سيد هاشم بحراني.

8. بحار الانوار، ج 51، 52، 53،، تاليف محمد باقر مجلسي.

9. اثبات الهداة، تاليف شيخ حر عاملي.

و ده‌ها كتاب ديگر كه براي اختصار، از ذكر آن‌ها صرف نظر مي‌كنيم. اين‌ها همه از اهتمام علماي اسلامي به مساله مهدويت حكايت دارد.

شايد بتوان چنين ادعا كرد كه بعد از اصول بنيادي اسلام نظير توحيد، نبوت و معاد و بعد از اعتقاد به قرآن در جايگاه كتاب مقدس آسماني، باور و اعتقادي به وسعت قلمرو مهدويت پيدا نكنيم كه مورد قبول همه گروه‌‌هاي اسلامي باشد از اين رو مهدويت و اعتقاد به آن، سوژه مناسب و خوبي است تا به وسيله آن اتحاد و هم بستگي را در ميان باور مندان به مهدويت تقويت گردد، البته نقش علما و انديشمندان اسلامي در اين عرصه و به كار گيري سوژه مهدويت جهت نيل مسلمانان و جوامع اسلامي به سوي اتحاد و هم‌گرايي، نقش بي‌بديل و انحصاري است.

 بي‌ترديد لازمه رسيدن به جامعه متحد و هم‌گرا نياز به اشاعه و ترويج مهدويت و آموزه‌هاي آن كه به نوعي مورد قبول همه گروه‌هاي اسلامي است مي‌باشد، از اين رو در اين نوشتار سعي و تلاش شده تا برخي از آموزه‌هاي مهدويت كه آموزه‌هاي هم سو و مورد قبول كليه گروه‌هاي اسلامي است برجسته و تبيين شود.

3. مؤلفه‌هاي هم‌گرايي در باور داشت مهدويت

علاوه بر اين‌كه اصل باورداشت مهدويّت عاملي قوي براي اتحاد و هم‌گرايي ميان باورمندان به مهدوي است، معارف و آموزه‌هاي مهدويّت نيز عامل مهمي در ايجاد اتحاد در ميان مسلمانان به شمار مي‌آيند.

آموزه‌هاي هم‌گرايي مهدويّت كه همه فرقه‌هاي اسلامي در قبول آن‌ها اتفاق نظر دارند، به صورت اختصار به قرار ذيل مي‌باشد:

1. آخرين خليفه بودنِ امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف؛

2. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و شاخصه‌هاي او؛

3. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و نسب او؛

4. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و حتميت ظهور او؛

5. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و معجزات او؛

6. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و ميراث داري او؛

7. ممهدون و زمينه‌سازان ظهور امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف (سيد خراساني، يماني و…)؛

8. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و ياران خاص؛

9. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و مبارزه با دجال؛

10. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و حكومت جهاني؛

11. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و گسترش عدالت جهاني؛

12. حاكميت و فراگيري جهاني اسلام در دولت مهدوي؛

13. نزول حضرت عيسي بعد از ظهور امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف؛

14. ظهور امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و اشراط الساعة؛

15. دولت امام مهدي آخرين دولت اسلامي.

موارد فوق، نمونه‌هايي از مؤلفه‌هاي هم‌گرايي در عرصه مهدويّت مي‌باشد. البته علاوه بر آن‌ها موارد ديگري نيز وجود دارند؛ ولي براي اختصار به همان موارد فوق الذكر اكتفا مي‌كنيم. بي شك مهدويّت و آموزه‌هاي آن، نقش مهم و خطيري در فراهم كردن بسترهاي هم‌گرايي ميان مهدي باوران دارند؛ زيرا وقتي يك باور و آموزه‌هاي آن، مورد قبول و اعتقاد گروه‌هاي مختلف باشد، به طور قهري گروه‌هاي مختلف به محوريت آن التزام پيدا كرده و براساس آن، به جهت دهي و سازمان دهي جامعه همت مي‌گمارند. هرآنچه آن باور در جامعه پر رنگ‌تر بوده و مردم بيشتر به آن اعتقاد بورزند، اتحاد و هم‌گرايي ميان آن‌ها پررنگ‌تر خواهد شد.

براي روشن شدن نقش باورهاي مشترك مهدويّت در فراهم كردن بسترهاي اتحاد و هم‌گرايي به تفصيل برخي از آموزه‌هاي مشترك مهدويّت در ميان مسلمانان كه پيش‌تر، به اختصار بيان شد، خواهيم پرداخت:

1ـ3. ظهور امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و حتميت آن

از باورهاي هم‌گرا در انديشه مهدويّت كه مورد اذعان و باور همه مسلمانان است، مسأله ظهور امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و حتميت آن مي‌باشد. روايات فراواني كه در منابع حديثي و تاريخي اهل سنت و شيعه آمده است از فراگيري اعتقاد به مسأله ظهور ميان مسلمانان حكايت دارد.

ترمذي در كتاب سنن از ابوهريره به نقل از رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله آورده است:

اگر به پايان دنيا جز يك روز باقي نماند، خداوند، آن روز را به حدي طولاني مي‌سازد، تا مردي از اهل بيت من كه هم‌نام من است، زمام امور را به دست گيرد.[45]

همچنين در منابع شيعه دربارة ظهور و حتميت آن از رسول اكرم صلي الله عليه و آله نقل شده است:

قيامت برپا نمي‌شود، تا هنگامي كه قائمي از ما به حق قيام كند، و اين، هنگامي است كه خداي تعالي اذن ظهورش بدهد.[46]

از امام باقر عليه السلام نيز در اين باره چنين نقل شده است:

قيام قائم ما از وعده‌هاي حتمي خداوند است. هركس در اين كه مي‌گويم شك و ترديد به خودراه بدهد، خدا را به حال كفر و انكار ملاقات خواهد كرد.[47]

2ـ3. نسب و نژاد امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف

از موضوع‌هاي هم‌گرا در عرصه مهدويّت ميان اهل سنت و شيعه، نسب و نژاد امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است. در اين باره كه امام مهدي از نژاد قريش بوده و از لحاظ نسب اجدادي به حضرت زهرا عليها السلام و حضرت علي عليه السلام مي‌رسد، ميان همه فرقه‌هاي اسلامي هماهنگي وجود دارد.

در مسند احمد از قول رسول گرامي اسلام دربارة نژاد امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف چنين نقل شده است:

بشارت باد شما را به مهدي! او مردي از قريش و از عترت من است.[48]

ام سلمه از رسول خدا صلي الله عليه و آله نقل مي‌كند:

مهدي حقيقت دارد و او از فرزندان فاطمه است.[49]

در كتاب كشف الغمه از رسول خدا صلي الله عليه و آله نقل شده است:

مهدي، از عترت من و از فرزندان فاطمه است…[50]

3ـ3. امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و معجزات

از آن‌جا كه رسالت امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف جهاني است و نتيجه‌بخش رسالت همه انبيا در طول تاريخ بشريت مي‌باشد. آن حضرت، براي پيشبرد اهداف جهاني خود به اعجاز و نيروهاي ماورايي نياز دارد. بر اين اساس، استفاده آن بزرگوار، از اعجاز همة انبيا و بهره بردن او از مواريث انبيا و همچنين حضور برخي انبيا در هنگام ظهور و مشاركت آن‌ها در تحقق حكومت جهاني، قابل توجيه است. صدور اعجاز از ناحيه امام مهدي كه يك موضوع مشترك ميان اهل سنت و شيعه بوده و در منابع هر دو گروه مهم اسلامي آمده، سوژه مناسبي براي زمينه سازي اتحاد در ميان مسلمانان به شمار مي‌آيد.

در منابع اهل سنت از قول پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله آمده است:

مهدي در حالي قيام مي‌كند كه ابري بالاي سرش حركت كرده و در آن، منادي‌اي صدا مي‌زند: (اين، مهدي است، خليفه خدا است؛ از او پيروي كنيد).[51]

در منابع شيعه از قول رسول خدا صلي الله عليه و آله دربارة اعجاز امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف آمده است:

اگر از دنيا جز يك روز باقي نباشد، خداوند آن روز را قدري طولاني مي‌كند كه مردي از اهل‌بيت من، جهان را مالك مي‌شود و معجزات به دست او آشكار مي‌گردد.[52]

4ـ3. نشانه‌هاي ظهور

رخداد ظهور به سبب مهم بودن، داراي نشانه هايي است كه قبل از وقوع، آن نشانه‌ها يكي يكي تحقق پيدا مي‌كنند. موضوع نشانمند بودن ظهور، نه تنها مورد قبول همه مهدي باوران است، بلكه مورد قبول موعود باوران (غير مسلمانان) نيز مي‌باشد؛ يعني هر آيين و ديني كه به آمدن منجي اعتقاد دارد، براي ظهور او يك‌سري علايم و نشانه هايي را بر مي‌شمارد. مسلمانان، يعني همه گروه‌هاي اسلامي كه به آمدن امام مهدي اعتقاد دارند براي ظهور او يك‌سري علايم و نشانه‌ها را قرار مي‌دهند كه مورد اتفاق و هماهنگي همه گروه‌ها مي‌باشد. بر اين اساس، مي‌توان در اين باره زمينه‌هاي هم‌گرايي را مطرح كرد و موضوع فوق را بستر اتحاد و هماهنگي ميان مسلمانان قرار داد.

در مسند طيالسي از قول رسول خدا صلي الله عليه و آله آمده است:

به انجام كارها بپردازيد، قبل از آن كه شش نشانه (ظهور) رخ دهد: طلوع خورشيد از ناحيه مغرب، دجال، دود، دابة الارض و….[53]

در منابع شيعه از اميرمؤمنان چنين آمده است:

از نشانه هايي كه بدون ترديد و به طور حتم پيش از قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف واقع خواهد شد، چنين است: قيام سفياني، فرو رفتن زمين در بيداء، كشته شدن نفس زكيه، نداي آسمان و قيام يماني.[54]

5 ـ3. زمينه سازان ظهور (ممهّدون)

وجود ممهدون و زمينه‌سازان ظهور قبل از تحقق آن، مورد قبول اهل سنت و شيعه است. به بيان ديگر، در باورداشت همه گروه‌هاي اسلامي ظهور، امري دفعي و تصادفي تلقي نمي‌شود؛ بلكه واقعه‌اي است كه با بسترسازي و تمهيدات كه توسط ممهدون شكل مي‌گيرد و به صورت تدريجي رخ مي‌نمايد. بر اين اساس، قيام‌هاي قبل از ظهور كه به قيام امام مهدي منتهي مي‌شود و در منابع اهل سنت و شيعه آمده، قابل توجيه است. در تفسير مجمع البيان آمده است كه رسول خدا بعد از تلاوت آية 181 سورة اعراف فرموده است: [55]

همانا از امت من، گروهي پيوسته بر محور حق دور مي‌زنند، تا عيسي از آسمان نازل شود.[56]

حضرت امام محمد باقر مي‌فرمايد:

گروهي از مشرق براي دست‌يابي به حق قيام مي‌كنند؛ ولي به آن نمي‌رسند. بار ديگر قيام خود را آغاز مي‌كنند، باز به آن نمي‌رسند. در اين صورت با اسلحه به قيام خود ادامه داده و به هدف و خواسته خود مي‌رسند؛ ولي اين مقدار را قبول نكرده، به قيام ادامه مي‌دهند، تا اين كه نهضت خود را به صاحبشان (حضرت مهدي) مي‌رسانند. كشته‌هايشان، شهيد حساب مي‌شوند؛ اگر آن زمان را درك كنم، خود را وقف صاحب آن قيام (امام مهدي) مي‌كنم.[57]

در سنن الداني از جابر بن عبدالله از رسول خدا صلي الله عليه و آله نقل مي‌كند:

گروهي از امت من، پيوسته در راه حق مبارزه مي‌كنند، تا اين كه مهدي ظهور كند. [58]

نيز آن حضرت فرموده است:

گروهي كه پرچم‌هاي سياه دارند از طرف مشرق قيام مي‌كنند؛ دو يا سه بار در راه حق مبارزه مي‌كنند، تا اين كه به پيروزي مي‌رسند، بعد از پيروزي، باز به مبارزه ادامه مي‌دهند، تا اين كه پرچم را به دست مردي از اهل بيت من مي‌رسانند. پس ايشان جهان را پر از عدل مي‌كنند؛ چنان‌كه پر از ظلم شده بود. [59]

نتيجه

مقوله اتحاد و هم‌گرايي بر اساس داده‌هاي عقلي، فطري، انساني و ديني توجيه پذير است؛ يعني عقل، فطرت، انسانيت و دين، ضرورت اتحاد و هم‌گرايي را رصد كرده و به اثبات آن همت مي‌گمارد. بر اين اساس، نمي‌توان جامعه بشري را منهاي اتحاد و اتحاد را در بستري جز جامعه تصور كرد؛ پس رابطه ميان جامعه و مقوله اتحاد، رابطه عِلّي و معلولي مي‌باشد و رابطه علي و معلولي كه همان رابطه تكويني است، بر اساس واقعيت خارجي ترسيم مي‌شود، نه بر محور رابطه اعتباري و قراردادي. از اين رهگذر، به سبب اهميت و ضرورت هم‌گرايي و تاثير گذاري آن در پيشرفت و ترقي بشر و جوامع بشري از حيث مادي و معنوي، صاحبان مكاتب الهي و توحيدي، به مسأله هم‌گرايي و تحقق آن بين انسان‌ها ـ به ويژه در ميان انسان‌هاي باورمند به اديان الهي ـ اهتمام جدي داشته و براي اجراي آن، از هيچ تلاش و كوششي فروگذار نكرده‌اند.

در اين ميان، نقش آخرين دين الهي يعني اسلام كه جامع‌ترين و كامل‌ترين اديان آسماني است، نقش انحصاري و بي‌بديل است. در جاي جاي متون اسلامي ـ اعم از آموزه‌هاي فردي و اجتماعي ـ رد پاي اتحاد و هم‌گرايي نمايان است. اسلام، نه تنها به باورمندان اسلامي، توصيه به اتحاد و هم دلي مي‌كند:

و همگي به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراكنده نشويد. [60]

در حقيقت، اين امت شما است كه امتي يگانه است و من پروردگار شمايم؛ پس، از من پروا داريد. [61]

به اديان ديگر نظير مسيحيت و يهوديت نيز اتحاد با مسلمانان را توصيه كرده و آنان را به اتحاد بر محور‌هاي اصلي‌ترين باورهاي ديني، يعني خداشناسي و يكتا پرستي، فرا مي‌خواند.

بگو: (اي اهل كتاب! بياييد بر سر سخني كه ميان ما و شما يكسان است، بايستيم كه: جز خدا را نپرستيم و چيزي را شريك او قرار ندهيم....[62]

در اسلام و فرهنگ اسلامي، وجود آموزه‌هاي هم‌گرا و وحدت‌آفرين كه تعداد آن، بسيار است، رسالت باورمندان به اسلام ـ به ويژه عالمان و انديشوران اسلامي ـ را براي تحقق اتحاد و همدلي ميان مسلمانان و جوامع اسلامي دو چندان مي‌كند.

بر اين اساس، مي‌طلبد انديشمندان و فرهيختگان ديني براي فرصت‌سازي در راستاي فرهنگ‌سازي هم‌گرايي، ميان مسلمانان، از آموزه‌هاي هم‌گرايي (آموزه‌هاي اصلي نظير خدا، قرآن، رسالت، مهدويت، و... و آموزه‌هاي فرعي نظير، نماز، حج،....) براي نيل به جامعه مطلوب اسلامي بهره كافي ببرند.

ميان آموزه‌هاي هم‌گرا، نقش آموزه‌هاي مهدويت، بي‌بديل و ويژه است؛ زيرا باور داشت مهدويت، يك باور فرامذهبي بوده، مورد قبول همه گروه‌هاي اسلامي مي‌باشد؛ از اين رو مي‌توان با دست‌مايه قرار دادن مهدويت، و با ترويج و اشاعه آن ميان مسلمانان، اتحاد و همدلي را ميان جوامع اسلامي اجرائي و عملياتي كرد كه ثمره آن، سوق دادن مسلمانان به سوي جامعه مطلوب و ايده آل اسلامي است كه همان جامعه مهدوي مي‌باشد.

[1] . نهج البلاغه، خطبه 5.

[2]. «‌خير المومنين من كان مالفة للمؤمنين و لا خير فيمن لا يؤلف ولا يأ لف»: مجلسي رحمه الله عليه، بحار الانوار، ج71، ص 13؛ محمدي ري شهري، ميزان الحكمة، ج 1، ص 94.

[3]. «‌تأخوا في الله اخوين اخوين»: ابن هشام حميري، السيرة النبويه، ج 2، ص 351.

[4]. «من رغب عن جماعة المسلمين، سقطت عدالته»: حر العاملي، وسائل الشيعه، ج 3، ص 394 .

[5]. «صل معهم، فأن المصلي معهم في الصف الاول، كالشاهر لسيفه في سبيل الله»: شيخ طوسي، تهذيب‌الاحكام، ج3، ص277.

[6] البحراني، حدائق الناصرة، ج11، ص71.

[7] محمد ابراهيم جناتي، همبستگي در اديان و مذاهب اسلامي، ص 501.

[8]. ابن خلدون، تاريخ العبر، ج 1، فصل 52، ص 245.

[9]. همان، ص 246.

[10]. همان.

[11]. ثامر هاشم العميدي، دفاع عن الكافي، ج 9، ص 23.

[12]. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص 245.

[13]. محمد احمد اسماعيل المقدم، المهدي و فقه اشراط الساعة، ص 130.

[14]. محمد صبان، اسعاف‌الراغبين، ص 140.

[15]. سيد مؤمن شبلنجي، نورالابصار، ص 155.

[16]. هيتمي ابوعباس، الصواعق المحرقه، ص 99.

[17]. زيني دحلان، فتوحات‌الاسلاميه، ج 2، ص 211.

[18]. السيد البرزنجي، الاشاعه لاشراط الساعة، ص 241.

[19]. السويدي، سبائك‌الذهب، ص 78.

[20]. منصور علي ناصف، غاية‌المامول، ج5، ص362.

[21]. عسقلاني، فتح‌الباري، ج 5، ص 382.

[22]. كنجي‌الشافعي، البيان في اخبار صاحب‌الزمان، باب 11، ص 232.

[23]. ابن خلدون، تاريخ العبر، ص136.

[24]. همان، ص128.

[25]. محمد عابد الجابري، فكر ابن خلدون العصبيه والدولة، ص 245.

[26]. همان، ص 112.

[27]. شمس الدين زين العابدين، شبهات مهدوي دوران ما، ص 40.

[28]. هود (11): 59-60.

[29]. بيهقي، السنن الكبري، ج 6، ص 2021.

[30]. «اذا خرج القائم لم يكن بينه وبين العرب و قريش الا السيف، ما ياخذ منها الا السيف»: محمد نعماني، كتاب الغيبة، ص 234، ج 21.

[31] « كيف انتم لو ضرب اصحاب القائم الفساطيط في مسجد الكوفه ثم يخرج اليهم المثال المستانف امر جديد علي العرب شديد»: علامه مجلسي، بحار الانوار، ج 52، ص 365، ج 142.

[32]. شمس الدين زين العابدين، شبهات مهدوي دوران ما، ص 26.

[33]. عبد الرحمان ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص126.

[34]. «من انكر القائم من ولدي فقد انكرني»: علامه مجلسي، بحار الانوار، ج 51، ص 73، ح20.

[35]. «من انكر القائم من ولدي في زمان غيبته مات ميتة جاهلية»: همان، ح21.

[36]. «من كذب بالمهدي فقد كفر»: محمد المبار كفوري، تحفة الاحوذي، ج 6، ص 402.

[37]. «من انكر خروج المهدي فقد كفر بما انزل علي محمد»: قندوزي، ينابيع المودة، ج 3، ص 295، باب 78، ج 1؛ فرائد السمطين، ج 2، ص 334.

[38]. «تواترت الاخبار و استفاضت، بكثرة رواتها عن المصطفي في امر المهدي»: كنجي شافعي، البيان في اخبار صاحب الزمان، ص67.

[39]. «تواتر الاخبار بان المهدي من هذه الامة ان عيسي ينزل و يصلي خلفه»: شهاب‌الدين ابن حجر عسقلاني، فتح الباري، ج7، ص123.

[40]. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 96.

[41]. محمد صبان، اسعاف الراغبين، باب 2، ص 138.

[42]. محمد برزنجي، الاشاعه لاشراط الساعة، ص 87.

[43]. علي ناصف، غاية المامول، ج 5، ص 382.

[44]. ر.ك: سيد اسد الله هاشمي شهيدي، ظهور حضرت مهدي از ديدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، ص125.

[45]. «لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتي يلي رجل من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي»: ترمذي، سنن، ج3، ص343؛ كتاب الفتن، باب ماجاء في المهدي، ح2332.

[46]. «لاتقوم الساعة حتي يقوم القائم الحق منا و ذلك حين يأذن الله عزوجل له»: علامه مجلسي، بحارالانوار، ج51، ص65.

[47] . «من المحتوم الذي حتمه الله قيام قائمنا، فمن شك في ما اقول، لقي الله و هو به كافر و له جاحد»: همان، ص139.

[48] . «ابشروا بالمهدي، رجل من قريش من عترتي»: احمدبن حنبل، مسند، ج3، ص37.

[49] . «المهدي حق و هو من ولد فاطمه»: بخاري، التاريخ الكبير، ج3، ص346.

[50] . «المهدي من عترتي، من ولد فاطمه…»: علي اربلي، كشف الغمة، ج3، ص267.

[51] . «يخرج المهدي علي راسه غمامة، فيها مناد ينادي: هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه»: ذهبي، ميزان‌الاعتدال، ج2، ص679.

[52] . «لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتي يملك رجلٌ من اهل بيتي، تجري الملاحم علي يديه…»: السيد مصطفي الكاظمي، بشارة الاسلام، ص59.

[53] . «بادروا بالاعمال ستاً: طلوع الشمس من مغربها و الدجال و الدخان و دابة الارض…»: سليمان طيالسي، مسند، ص232، ح2549.

[54] . شيخ مفيد، ارشاد، ص336.

[55]. «وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون؛ واز ميان كساني كه آفريديم، گروهي هستند كه به حق هدايت مي‌كنند و به حق داوري مي‌نمايند» اعراف (7): 181.

[56]. «ان من امتي قوما علي الحق حتي ينزل عيسي بن مريم»: طبرسي، مجمع البيان، ج 4، ص503.

[57]. «كاني بقوم قد خرجوا بالمشرق، يطلبون الحق فلايعطونه، ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا راوا ذلك وضعوا سيوفهم علي عواتقهم، فيعطون ما سالوه فلا يقبلونه حتي يقوموا، ولا يدفعونها الا الي صاحبكم، قتلاهم شهداء اما اني لو ادركت ذلك لا ستبقيت نفسي لصاحب هذا الامر»: محمد نعماني، كتاب الغيبه، ب 14، ج 50، ص 273.

[58]. «لاتزال طائفة من امتي تقاتل عن الحق حتي... ينزل المهدي»: عثمان الداني، سنن الوارده في الفتن، ص143.

[59]. «ياتي قوم من هاهنا، من نحو المشرق، اصحاب رايات سود، يسالون الحق فلايعطونه، مرتين او ثلاثا فيقاتلون فينصرون، فيعطون ماسالوا فلا يقبلوها حتي يدفعو‌ها الي رجل من اهل بيتي، فيملا‌ها عدلا كما ملووها ظلما...»: احمد ابن المنادي، الملاحم والفتن، ص84.

[60]. (واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا) آل عمران (3): 103 .

[61]. (ان هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون) مؤمنون (23): 52.

[62] . (قل يا اهل الكتاب تعالوا الي كلمة سواء بيننا و بينكم الا تعبدوا الا الله و لا نشرك به شيئاً...).